

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نامه ای از فرزند کمانگر به دانش آموزانش:

بابا آب داد

بچه ها سلام،

دلم برای همه شما تنگ شده ، اینجا شب و روز با خیال و خاطرات شیرینتان شعر زندگی میسرایم ، هر روز به جای شما به خورشید روزبخیر میگویم ، از لای این دیوارهای بلند با شما بیدار میشوم ، با شما میخندم و با شما میخوابم . گاهی « چیزی شبیه دلتنگی » همه وجودم را میگیرد .

کاش میشد مانند گذشته خسته از بازدید که آن را گردش علمی مینامیدیم ، و خسته از همه هیاهوها ، گرد و غبار خستگیهایمان را همراه زلالی چشمه روستا به دست فراموشی میسپردیم ، کاش میشد مثل گذشته گوشمان را به «صدای پای آب» و تمنان را به نوازش گل و گیاه میسپردیم و همراه با سمفونی زیبای طبیعت کلاس درسمان را تشکیل میدادیم و کتاب ریاضی را با همه مجهولات زیر سنگی میگذاشتیم چون وقتی بابا نانی برای تقدیم کردن در سفره ندارد چه فرقی میکند ، پی سه ممیز چهارده باشید با صد ممیز چهارده ، درس علوم را با همه تغییرات شیمیایی و فیزیکی دنیا به کناری میگذاشتیم و به امید تغییری از جنس «عشق و معجزه» لکه های ابر را در آسمان همراه با نسیم بدرقه میکردیم و منتظر تغییری میمانیدیم که کورش همان همکلاسی پرشورتان را از سر کلاس راهی کارگری نکند و در نوجوانی از بلندای ساختمان به دنبال نان برای همیشه سقوط ننماید و ترکمان نکند ، منتظر تغییری که برای عید نوروز یک جفت کفش نو و یک دست لباس خوب و یک سفره پر از نقل و شیرینی برای همه به همراه داشته باشد .

کاش میشد دوباره و دزدکی دور از چشمان ناظم اخموی مدرسه الفبای کردیمان را دوره میکردیم و برای هم با زبان مادری شعر می سرودیم و آواز میخواندیم و بعد دست در دست هم میرقصیدیم و میرقصیدیم و میرقصیدیم .

کاش میشد باز در بین پسران کلاس اولی همان دروازه بان میشدم و شما در رویای رونالدو شدن به آقا معلمتان گل میزدید و همدیگر را در آغوش میکشیدید ، اما افسوس نمیدانید که در سرزمین ما رویاها و آرزوها قبل از قاب عکسمان غبار فراموشی به خود میگیرد ، کاش میشد باز پای ثابت حلقه عمو زنجیرباف دختران کلاس اول میشدم ، همان دخترانی که میدانم سالها بعد در گوشه دفتر خاطراتتان دزدکی مینویسید کاش دختر به دنیا نمیامدید .

میدانم بزرگ شده اید ، شوهر میکنید ولی برای من همان فرشتگان پاک و بی آلایشی هستید که هنوز « جای بوسه اهورا مزدا» بین چشمان زیبایتان دیده میشود ، راستی چه کسی میداند اگر شما فرشتگان، زاده رنج و فقر نبودید ، کاغذ به دست برای کمپین زنان امضاء جمع نمیکردید و یا اگر در این گوشه از « خاک فراموش شده خدا » به دنیا نمی آمدید ، مجبور نبودید در سن سیزده سالگی با چشمانی پر از اشک و حسرت « زیر تور سفید زن شدن » برای آخرین بار با مدرسه وداع کنید و « قصه تلخ جنس دوم بودن » را با تمام وجود تجربه کنید . دختران سرزمین اهورا ، فردا که در دامن طبیعت خواستید برای فرزندان پونه بچینید یا برایشان از بنفشه تاجی از گل بسازید حتماً از تمام پاکی ها و شادی های دوران کودکیان یاد کنید .

پسران طبیعت آفتاب میدانم دیگر نمیتوانید با همکلاسیهایتان بنشینید ، بخوانید و بخندید چون بعد از « مصیبت مرد شدن » تازه « غم نان » گریبان شما را گرفته ، اما یادتان باشد که به شعر ، به آواز ، به لیلاهایتان ، به رویاهایتان پشت نکنید ، به فرزندان یاد بدهید برای سرزمینشان برای امروز و فرداها فرزندی از جنس « شعر و باران » باشند به دست باد و آفتاب میسپارمتان تا فردایی نه چندان دور درس عشق و صداقت را برای سرزمینمان مترنم شوید .

رفیق ، همبازی و معلم دوران کودکیان

فرزاد کمانگر – زندان رجایی شهر کرج

۱۳۸۶/۱۲/۹